جامعه‌شناسی تاریخی
دورهٔ ١٤، شمـارهٔ ١، بهار و تابستان ١٤٠١
مقاله علمی پژوهشی
DOR: http://dorl.net/dor/20.1001.1.23221941.1401.14.1.9.5

پوشاک و نقش آن در انعکاس تمایزات اجتماعی عصر قاجار براساس نظریهٔ تمایز بوردیو

غفار پوربختیار*[1]

(دریافت: ١٤٠٠/٠٧/١١ پذیرش: ١٤٠٠/١٠/٠٥)

چکیده

پوشاک اگرچه همیشه ضرورتی حیاتی و انکارناپذیر برای بشر بوده، اما کارکردهای دیگری نیز در زندگی او داشته است. در دورهٔ قاجار پوشاک علاوه‌براین‌که نیاز مبرم و اساسی زندگی هر ایرانی بود، اما ازسوی‌دیگر وسیله‌ای برای نشان دادن تشخّص و تمایز طبقاتی نیز بوده است. در این پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی و با کاربست نظریهٔ «تمایز اجتماعی» پیر بوردیو به این سؤال پاسخ داده می‌شود: آیا پوشاک در میان ایرانیان عصر قاجار صرفاً کالایی برای رفع نیازهای اساسی زندگی همچون حفاظت در مقابل سرما و گرما یا جلوگیری از برهنه ماندن بوده است یا این‌که علاوه‌براین، کارکردهای دیگری همچون نشان دادن تمایز اجتماعی نیز داشته است؟ فرضیهٔ پژوهش این است که لباس علاوه‌براین‌که وسیله‌ای برای رفع نیازهای اساسی زندگی بوده است، اما ازدیگرسو ابزار مناسبی برای نشان دادن تفاخر و تشخّص اشرافی و درنتیجه انعکاس تمایزات اجتماعی میان طبقات بالا و پایین جامعه بوده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد اگرچه طبقات فرودست در ایران عصر قاجار بیشتر براساس طبع ضرورت‌پسند خود به

---

١ . استادیار گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

*porbakhtiarghafar@yahoo.com
https://orcid.org/0000-0001-6617-2372

لباس به چشم کالایی برای رفع نیازهای اساسی زندگی همچون حفاظت در مقابل سرما، گرما و جلوگیری از برهنگی می‌نگریستند یا براساس شغل و حرفهٔ خود به‌دنبال لباس ارزان و بادوام بودند، به همین خاطر آنان نمی‌توانستند توجه چندانی به رویکرد هنری و زیباشناختی لباس داشته باشند، اما طبقات فرادست که نیازهای اولیه‌شان برآورده شده بود، در مقابل با به خرج دادن سلیقه‌ای هنری و زیباپسند، توجه خود را بیشتر معطوف به گران‌قیمت بودن، زیبایی و استفاده از تجملات در لباس‌های خود کردند تا از این طریق تشخّص و تمایز اجتماعی خود نسبت‌به طبقات فرودست را نشان دهند.

واژهای کلیدی: پوشاک، کلاه، شال کشمیر، قبا، تمایز اجتماعی، قاجار.

مقدمه

در ایران دورهٔ قاجار اغلب اقشار و گروه‌ها کوشش می‌کردند تا هویت اجتماعی و طبقاتی خود را به طرق و وسایل مختلفی بازتاب دهند. اگرچه اقشار و طبقات پایین و فرودست غالباً به‌طور تعمدی قصد نمایان ساختن هویت طبقاتی خود را نداشته‌اند، اما معمولاً این کار از سر ضرورت و به‌صورت طبیعی و ناخواسته انجام می‌شد. اما اقشار فرادست و طبقات بالا که شأن و منزلت والایی برای خود قائل بودند، اغلب به‌صورتی خودخواسته درپی نشان دادن هویت و جایگاه اجتماعی، اقتصادی خود و حتی تحمیل سلایق خود بر دیگران بوده‌اند. آنان به‌خصوص به‌دنبال انعکاس و نشان دادن این جایگاه به دیگر افراد و طبقات از هر راهی یا به هر وسیله‌ای برمی‌آمدند. تنوع و تفاوت در آداب و رسوم، گفتار، رفتار، خوراک، نمای درونی و بیرونی منازل، دکوراسیون داخلی منازل، کالاها و اشیای خانگی، وسایل و ابزار مسافرت و تفریح و سرگرمی ازجمله وسایل و راه‌های نمایان ساختن این شأن و جایگاه بوده است.

پوشاک نیز از دیرباز در کنار عناصر دیگری همچون خواب و خوراک یکی از نیازهای اولیه و ضرورت‌های اصلی و اساسی زندگی بوده که بشر بدون وجود آن نمی‌توانسته است به حیات خود ادامه بدهد. در ابتدا هدف اصلی انسان‌ها در استفاده از پوشاک حفظ بدن خود در در مقابل سرما و سرماخوردگی، آفتاب و گرمازدگی و نیز جلوگیری از برهنگی بوده است، اما با گذشت زمان و پس از برطرف ساختن نیاز اولیهٔ خود، آن‌ها به‌دنبال تغییر و تحولاتی در پوشاک، براساس برآورده ساختن نیازهای ثانویهٔ خود برآمده و با به‌کار بردن سلیقهٔ هنری و زیباشناختی، به‌مرور به تهیهٔ پارچه‌های گران‌قیمت و اعلاء و استفاده از لباس‌های زیبا و دارای طرح‌ها، نقوش، بافت‌ها و گل‌دوزی‌های زیبا و پرنقش‌ونگار روی آوردند، زیرا که بشر از دیرباز درپی آن بوده است تا هویت اجتماعی و جایگاه طبقاتی خود را از طریق تفاوت و تنوع به دیگران نشان دهد.

در این پژوهش کوشش می‌شود تا با روش توصیفی، تحلیلی و با استفاده از منابع و متون اصلی دورهٔ قاجار همچون کتب خاطرات و سفرنامه‌ها، با به‌کار بستن نظریهٔ «تمایز اجتماعی» پیر بوردیو، جامعه‌شناس شهیر فرانسوی، به بررسی وضعیت و تحول پوشاک مردان در میان طبقات و اقشار مختلف ایرانی در این دوره پرداخته شود. سؤالاتی که پژوهشگر با آن‌ها مواجه است عبارت‌اند از: آیا لباس در میان ایرانیان عصر قاجار صرفاً کالایی برای رفع نیازهای اساسی زندگی همچون حفاظت در مقابل سرما و گرما، جلوگیری از برهنه ماندن یا آسان‌تر کردن امور شغلی بوده است یا این‌که علاوه‌براین، دارای کارکردهای دیگری نیز بوده است؟ آیا بعضی از طبقات اجتماعی عصر قاجار پوشاک را کالایی تجملاتی و فراتر از وسیله‌ای برای رفع نیازهای اولیه به‌شمار آورده و به‌عنوان ابزاری جهت نمایان ساختن هویت و پایگاه اجتماعی متمایز و والای خود نگریسته‌اند؟ مبنای پژوهش بر این فرض اساسی استوار است که اگرچه

اقشار پایین و فرودست در ایران عصر قاجار از پوشاک به‌عنوان وسیله‌ای برای برطرف کردن نیازهای اولیه و شغلی خود استفاده می‌کردند، اما طبقات اشراف و اعیان، پوشاک را به چشم کالایی برای انعکاس هویت و جایگاه فرادستانهٔ خود و ابزاری برای نشان دادن سلیقه و هنر زیباپسندانه و حس تشخص و تفاخر اشرافی خود نسبت‌به سایر طبقات می‌نگریستند.

اگرچه دربارهٔ پوشاک زنان در عصر قاجار پژوهش‌های چندی انجام شده، اما درمورد وضعیت پوشاک مردان و سیر تحول آن در این دوره پژوهش‌های چندان زیادی صورت نگرفته است. از این میان سهیلا شهشهانی (١٣٩٦) در کتاب *پوشاک دورهٔ قاجار*، مهتاب ممبینی و اعظم اسدی (١٣٩٦)در کتاب *سیری در مد و لباس دورهٔ قاجار*، مریم مونسی سرخه (١٣٩٦) در مقالهٔ «لباس و هویت: ابعاد هویت فرهنگی در لباس ایرانی» و کتاب *پوشاک ایرانیان در عصر قاجار* از همین نویسنده (١٣٩٦)، عاطفه ریگی کاروانداری و محمد پیری (١٣٩٦) در مقالهٔ «پوشاک ایرانیان دورهٔ قاجار از نگاه سفرنامه‌نویسان»، منظر محمدی و سعید سید احمدی زاویه (١٣٩٧) در مقالهٔ «سیمای مرد مدرن: تحلیلی بر تحولات لباس مردان در ایران عصر قاجار» و منظر محمدی (١٤٠٠) در کتاب «سیاست‌های پوشاک در دورهٔ قاجار و پهلوی اول» به موضوع پوشاک مردان در ایران عصر قاجار نیز پرداخته‌اند، اما هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها نقش پوشاک مردان در بازتاب تمایزات اجتماعی و طبقاتی به‌ویژه براساس مفهوم تمایز بوردیو را مدنظر قرار نداده‌اند.

چارچوب نظری

از مهم‌ترین آثار پیر بوردیو[1]، جامعه‌شناس شهیر فرانسوی، کتاب *تمایز، نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی* اوست که در سال ١٩٧٩م در فرانسه انتشار یافت. این کتاب در نتیجهٔ دو پیمایش بزرگی به‌دست آمد که بوردیو طی سال‌های ١٩٦٣م و ١٩٦٨-١٩٦٧م

بر روی ۱۲۱۷ نفر در پاریس، لیل و یک شهرستان کوچک انجام داده و با طیف گسترده‌ای از داده‌های سایر پیمایش‌هایش تکمیل کرده، و به تشریح تفاوت‌های موجود در سبک زندگی گروه‌ها و طبقات مختلف پرداخته است (جنکینز، ۱۳۸۵، ص. ۲۱۰). به‌طور کلی بوردیو شناخت و مصرف کالای فرهنگی را ابزاری مهم برای طبقه‌بندی می‌داند. از نظر او میدان فرهنگی به عاملان اجتماعی این امکان را می‌دهد تا استراتژی‌های متمایز شدن خود از اعضای سایر طبقات را عملی کنند. روش او به گونه‌ای است که سعی می‌کند در مطالعات خود، میان فرهنگ و شیوهٔ زندگی ازیک‌سو و طبقهٔ اجتماعی ازسوی‌دیگر، رابطه‌ای متعادل ایجاد کند (گرنفل، ۱۳۸۸، ص. ۱۵۱). به نظر بوردیو رقابت طبقاتی شکل یک مبارزهٔ نمادین را دارد؛ یعنی این‌که صاحبان سلطه به‌دنبال به‌کارگیری یا استفاده از یک قدرت نمادین هستند، قدرتی که موفق به تحمیل معانی خود می‌شود و با پنهان کردن روابط زورمندانه‌ای که بر آن تکیه دارد، این معانی را به‌عنوان معانی مشروع تحمیل می‌کند. از آنجایی که این مبارزات در میدان نمادین رخ می‌دهد، بوردیو پیشنهاد می‌کند که آن‌ها را «مبارزات بر سر طبقه‌بندی» بنامیم، به این معنا که عاملان اجتماعی از لحظه‌ای که دست به عمل می‌زنند و ذائقه‌هایشان را نشان می‌دهند، خود را در طبقه‌ای قرار می‌دهند و در تقابل با دیگران قرار می‌گیرند.

در این میان سلیقه یا ذائقه، یکی از عناصر کلیدی برای بازتولید طبقهٔ اجتماعی است و می‌تواند به‌خوبی این رقابت یا مبارزهٔ نمادین طبقاتی را نشان دهد. سلیقهٔ انسان را قادر می‌سازد تا بعضی از اشیا یا اعمال را در قالب مجموعه‌ای از ترجیحات انتخاب کند، امری که کاملاً صورتی نسبی دارد، زیرا سلیقهٔ مردم دربارهٔ آنچه زیبا یا غیرزیبا تلقی می‌کنند به موقعیت اجتماعی آنان بستگی دارد، به صورتی که هر فرد براساس موقعیت‌هایش است که انتخاب‌های متمایزی را انجام می‌دهد. از نظر بوردیو افراد

براساس موقعیت اجتماعی‌شان اعمال سلیقه می‌کنند و هر طبقه سعی می‌کند با شکل دادن به سلیقه‌اش، خود را از سایر طبقات متمایز کند. فرصت‌ها برای نشان دادن تمایز، تمام‌ناشدنی هستند و حتی در جزئی‌ترین اعمال و کالاها نظیر پوشاک، تزیینات داخلی خانه، گردشگری، اوقات فراغت، ورزش و حتی آشپزی نیز می‌توان آن را به نمایش گذاشت (بون‌ویتز، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۱). بوردیو تلاش می‌کند تا میان این اعمال و کالاها ازیک‌سو و وضعیت و پایگاه اجتماعی افراد ازسوی‌دیگر رابطه‌ای منطقی برقرار کند. او سبک زندگی را به‌مثابهٔ نوعی نظام‌مندی درنظر می‌گیرد. این نوع نظام‌مندی که در عادت‌واره ریشه دارد، در تمام ویژگی‌ها و دارایی‌هایی دیده می‌شود که افراد و گروه‌ها در اطراف خود جمع می‌کنند؛ وسایلی ازقبیل مبلمان، لباس، خانه، اتومبیل و فعالیت‌هایی مانند انواع ورزش‌ها ، بازی‌ها و سرگرمی‌ها که افراد از طریق آن تشخص و تمایز خود را نشان می‌دهند. بنابراین افرادی که از موهبت «متمایز بودن» یا به بیان دیگر از «تشخّص» برخوردارند، تلاش می‌کنند تا سلیقهٔ خود را بر دیگر اقشار جامعه تحمیل کنند. طبقهٔ مسلط می‌کوشد تا موقعیت خود را از طریق استراتژی تمایز حفظ کند. او این کار را با تعریف و تحمیل «ذائقهٔ خوب» به مابقی جامعه انجام می‌دهد (همان، ص. ۱۲۵). از این نظر بوردیو سبک‌های زندگی در جامعهٔ فرانسه را براساس سه سنخ طبقه‌بندی می‌کند: نخست سبک زندگی اقشار فرادست با ویژگی «تشخّص»، دوم سبک زندگی طبقهٔ متوسط با ویژگی «خوش‌نیتی فرهنگی»، و درنهایت سبک زندگی اقشار فرودست که براساس ویژگی «رفع نیاز» تعریف می‌شود. مسئلهٔ ضرورت یا نیاز، خط ممیزهٔ میان اقشار فرادست و فرودست است. بوردیو می‌نویسد:

> گردن نهادن به جبر و ضرورت که مردمان طبقهٔ کارگر را به «ذائقهٔ» عمل‌گرا و کارکردگرایانه‌ای متمایل می‌کند که بی‌غرضی و بیهودگی فعالیت‌های صوری و همهٔ اشکال هنر برای هنر را انکار می‌کنند، اصل بنیادی همه انتخاب‌های زندگی روزمره

و فن و هنر زندگی است که مقاصد زیباشناختی را به منزله انحراف نفی و طرد می‌کند (۱۳۸۹، ص. ۵۲۰).

درحالی‌که فرودستان همه چیز را از منظر نیازهای خود می‌بینند و در مرحلهٔ رفع نیازهای خود گیر کرده‌اند، فرادستان از این مرحله عبور کرده‌اند و نگاه التذاذی، مفرّحانه و زیباشناختی به امور دارند. از نظر بوردیو التذاذ زیباشناختی نه «ناب و خالص» و نه «بی‌طرفانه» است. این التذاذ هنری درواقع ذائقه و طبعی است که از رفاه و نعمت نشئت می‌گیرد. این طبع محصول ناسازه‌وار شرطی شدن توسط ضروریات سلبی اقتصادی ــ زندگی راحت ــ است که معمولاً فاصله‌گیری فعال از ضرورت را القا می‌کنند (جنکینز، ۱۳۸۵، ص. ۱۹۵).

ازجمله موضوعاتی که اتفاقاً بوردیو به‌دنبال آن است تا نقش عنصر ضرورت‌پذیری و ضرورت‌پسندی را در نظریهٔ تمایز اجتماعی و طبقاتی خود از طریق آن اثبات کند، پوشاک است. او معتقد است همین‌که طبقات فرودستی مثل کارگران بیشتر از سایر طبقات لباس‌هایی را می‌پسندند که اعتقاد دارند «به قیمتش می‌ارزد»، نشان‌دهندهٔ تبعیت از ضرورت اقتصادی است. بوردیو می‌نویسد:

انتخاب لباسی که هم «ساده» (چندمنظوره و همه‌کاره)، یعنی تا حد امکان خاص و پرجلوه نباشد («بی‌فایده نباشد»، «به‌درد بخور باشد») و هم «به قیمتش بیرزد» یعنی ارزان و بادوام باشد، انتخابی است که جنبهٔ احتیاط و دوراندیشی را مراعات می‌کند و بی‌شک معقول‌ترین استراتژی به نظر می‌آید ... (۱۳۸۹، ص. ۵۲۰).

قلمرو پژوهش

این پژوهش قلمرو زمانی، مکانی و موضوعی معینی را دربر می‌گیرد. قلمرو زمانی آن دوران سلطنت سلسلهٔ قاجار یعنی از ۱۲۱۰ق/۱۱۷۵ش تا ۱۳٤٤ق/۱۳۰٤ش را دربر

می‌گیرد. قلمرو مکانی این پژوهش نیز شهر تهران، پایتخت دولت قاجار، و بعضی از شهرهای بزرگ در آن روزگار همچون اصفهان، تبریز و شیراز را شامل می‌شود. از نظر موضوعی نیز این پژوهش به بررسی پوشاک مردان جامعهٔ شهری می‌پردازد. بنابراین مواردی همچون پوشاک زنان یا پوشاک مردان جوامع روستایی و عشایری و یا حتی جوامع شهرهای کوچک نیز در شمول و دایرهٔ این پژوهش قرار نمی‌گیرند و نیازمند پژوهش‌های دیگری هستند.

پوشاک در دورهٔ قاجار و نقش آن در تمایزات اجتماعی

اقشار و گروه‌های مختلف ایرانی در عصر قاجار کوشش می‌کردند تا هویت اجتماعی و طبقاتی خود را به طرق و وسایل مختلفی جلوه دهند و برساخته سازند. پوشاک یا لباس یکی از مهم‌ترین کالاها و وسایلی بود که به‌خوبی می‌توانست این هویت و تمایز طبقاتی را منعکس کند. بنابراین این اقشار کوشش می‌کردند تا با دادن تفاوت و تنوع در جنس، نوع، شکل، رنگ و اندازهٔ پوشاک خود نسبت‌به دیگران، تمایز خود را نسبت‌به دیگر اقشار آشکار سازند. به گفتهٔ کارلاسرنا[٢]: «... ایرانیان سخت به تشخّص عادت دارند» (١٣٦٣، ص. ٤٠). ایرانیان همیشه کوشیده‌اند تا به رفتار و ظاهر خود حالت افراد معروف و متشخص را بدهند. آنان تجمل‌دوست بوده و به‌خاطر چشم‌وهم‌چشمی لباس‌های گران‌قیمت به تن می کردند و خود را با جواهرات و زیورآلات می‌آراستند (فوروکاوا، ١٣٨٤، صص. ١٣٢ـ١٣٣؛ بنجامین، ١٣٦٣، ص. ٨٤). اقشار فرادست به‌دنبال پوشیدن لباس‌هایی با گل‌دوزی طرح‌ها و نقوش زیبا و استفاده از پارچه‌های اعلا همچون ابریشم و ترمهٔ کشمیر با دوختن حاشیه‌ها، ملیله‌ها و شرابه‌دوزی فلزات و سنگ‌های قیمتی و تزیینی بر آن‌ها بودند و تلاش می‌کردند تا از این طریق سلیقهٔ زیباپسندانه و اشرافی خود را به دیگر مردمان عصر خود منعکس کنند. این در حالی بود

که اقشار و طبقات فقیر و فرودست در استفاده از پارچه‌ها و پوشیدن لباس، تنها درپی رفع نیازهای اساسی خود چون حفاظت در مقابل آفتاب و بدی آب‌وهوا و اجتناب از برهنگی بوده یا اصولاً براساس نوع شغل و حرفهٔ خود به پوشاک می‌نگریستند. روششوار[۳] لباس کارگر ایرانی را شامل «یک پیراهن نخی، یک شلوار گشاد از کتان آبی‌رنگ» می‌داند که در زمستان دو جامه بر روی آن‌ها می‌پوشد که یکی از آن‌ها از پشم است (روششوار، ۱۳۷۸، ص. ۱۷۳). گرانی و زیبایی پوشاک، اولویت اول طبقات فرودست نبود، بلکه آنچه مدنظر آن‌ها بود، ارزان‌قیمت بودن، سادگی و دوام بیشتر لباس بوده است. در این پژوهش تلاش می‌شود تا با معرفی هرکدام از مهم‌ترین اجزاء و عناصر پوشش سر و بدن مردان ایرانی و تجزیه و تحلیل آن‌ها، تمایز اجتماعی در میان ایرانیان طبقات بالا و پایین عصر قاجار در امر پوشاک را روشن سازیم.

کلاه

یکی از پوشش‌های مهم مردان در دورهٔ قاجار کلاه بوده است. در آن روزگار پوشیدن کلاه در بیرون از خانه ضروری و نشان‌دهندهٔ ادب و متانت فرد بوده است و چنانچه شخصی در بیرون از خانه کلاه بر سر نمی‌گذاشت به‌منزلهٔ توهین و بی‌ادبی نسبت‌به افرادی بوده است که با او ارتباط داشته‌اند. ازسوی‌دیگر حفظ سر به‌عنوان مهم‌ترین عضو و رأس بدن هر انسان از همهٔ خطرات و آسیب‌ها به‌ویژه سرما و گرما و آفتاب سوزنده لازم و ضروری بوده است و بنابراین اغلب مردان همه طبقات با همین هدف سر خود را با کلاه می‌پوشاندند. باوجوداین، می‌توان طرز فکر و سطح پایگاه و منش طبقاتی همهٔ افراد را از نوع، جنس، شکل و اندازهٔ کلاه آنان تشخیص داد. اقشار فقیر و فرودست همچون کارگران، صنعت‌گران و دهقانان با توجه به شغل خود برای حفظ سر از سرما و گرما یا آفتاب سوزان، به پوشیدن کلاه مجبور بوده‌اند، اما کلاه مدنظرآنان

کلاهی ساده و ارزان‌قیمت بود که تنها همین کارکرد ضرورت‌نگریا مصلحت‌اندیش شغلی را ایفا می‌کرد. این درحالی بود که طبقات اعیان و اشراف کوشش می‌کردند تا کلاه‌های گران‌قیمت، اعلا و مجللی بر سر بگذارند. شاهزادگان، مقامات، کارمندان عالی‌رتبهٔ دولتی، میرزاها و مستوفیان تحصیل‌کرده و اغلب افراد ثروتمند و متشخص کلاه‌پوستِ سیاه، بلند و مرغوبی را که از بخارا وارد می‌کردند و مشهور به کلاه «حاجی‌طرخانی» یا «هشترخانی»[٤] بود برسر می‌گذاشتند و معمولاً بر روی نوک مخروطی‌شکل آن ماهوت یا مخمل قرمز می‌دوختند (تانکوانی، ١٣٨٣، ص. ٢٣٤). ماساهارو[٥] می‌نویسد: «بزرگان و بلندپایگان تهران از شاه گرفته تا وزراء و اشراف کلاه‌پوست بره سیاه هشترخان به سر می‌گذاشتند...» (١٣٧٣، ص. ١٧٥). اما مردان طبقات پایین‌تر کلاه‌پوست بره یا گوسفند و یا حتی کلاه نمدی بر سر می‌گذاشتند. روش ساخت کلاه‌های گنبدی‌شکل از پوست برهٔ حاجی‌طرخانی یا بخارایی این بود که با چسباندن قطعات کاغذ بر همدیگر قالب‌هایی فراهم آورده، سپس با کشیدن نوارهای پوستی قیمتی بخارایی بر روی آن‌ها کلاه موردنظر را درست می‌کردند. چنین کلاهی از جنس درجه‌یک بوده و بین ده تا چهارده تومان ارزش داشته است. سایکس[٦] در اواخر دورهٔ قاجار بر این باور است که: «یک نفر ثروتمند ایرانی چندین دست لباس فاخر دارد که هر دستی به‌طور متوسط ٥٠ پوند و کلاه‌پوست بره‌ای او نیز ٥ پوند ارزش دارد» (سایکس، ١٣٣٦، ص. ٢٣٩). اما مردم کم‌درآمدتر این کلاه را از پوست بره‌های محلی و به‌خصوص بره‌های شیراز و قم به قیمت ٢تا٥ تومان تهیه می‌کردند. باوجوداین، طبقاتی که باز هم پایین‌تر بودند و فقر بیشتری داشتند، فقط می‌توانستند کلاه نمدی بر سر بگذارند، زیرا برای آن‌ها کافی بود کلاهی داشته باشند تا سرشان را از گزند سرما و گرما و آفتاب سوزان محفوظ بدارد. بنابراین صنعت‌گران، کشاورزان، کارگران و سایر

افراد و مردمان عادی کلاه نمدی بر سر می‌گذاشتند. جان ویشارد[۷] می‌نویسد: «ایرانی‌ها کلاهی از پوست گوسفند بر سر می‌گذارند ... طبقهٔ کارگر کلاه نمدی تنگی بر سر دارند که موارد مصرف متعددی دارد» (۱۳۶۳، ص. ۱۹۸). نظامیان نیز به آسانی از روی کلاهشان شناخته می‌شدند. کلاه آنان نیز اگرچه مثل کلاه دیگر طبقات بالا از پوست برهٔ بخارا بود، اما با این تفاوت که برخلاف کلاه مخروطی آنان، کلاه نظامی کوتاه‌تر و به‌شکل استوانه‌ای بوده است (فووریه، ۱۳۸۹، ص. ۱۷۹).

بعدها در دورهٔ ناصری بود که به‌تدریج از بلندی کلاه‌ها کاسته شد و حتی کلاه‌های کوچک ساخته‌شده از ماهوت سیاه باب و مُد روز شد، اما اعیان و اشرافی که مُد جدید را نمی‌پذیرفتند و می‌خواستند به لباس و سنن قدیم خود وفادار بمانند، همچنان کلاه‌پوستی دراز بخارایی یا حاجی‌ترخانی را حفظ و از آن استفاده می‌کردند (اورسل، ۱۳۵۳، ص. ۱۲۹؛ دیولافوا، ۱۳۷۸، ص. ۷۵). البته به‌غیر از نقش تفاوت‌های طبقاتی در تنوع کلاه، مکان و موقعیت جغرافیایی، قوم و نژاد و مذهب نیز در تنوع شکل، جنس و اندازهٔ کلاه تأثیر داشته‌اند. درحالی‌که در ایالات شمال غربی کلاه‌های بلند و نوک‌تیز پوستی و پشمی بر سر می‌گذاشتند، در اصفهان، همدان و مناطق جنوبی این کلاه‌ها را از جنس پارچه درست و استفاده می‌کردند، یا به قول آلمانی[۸]: «همانطور که اهالی شیراز را از کلاه بلند مخروطی‌شکلشان می‌توان تمیز داد، تهرانیان نیز با کلاهی به شکل کُره‌ای تشخیص داده می‌شوند» (آلمانی، ۱۳۷۸، ج. ۲/صص.۱۸۲ـ۱۸۳). ایلات و اقوام ترکمن، بلوچ، بختیاری، قشقایی و سایر اقوام ایرانی هرکدام کلاه مخصوص خود را داشتند که از پوست، پشم و یا نمد تهیه می‌شد. سادات و روحانیون نیز به‌جای کلاه از دستار و عمامه استفاده می‌کردند.

طرز و شکل گذاشتن کلاه بر سر نیز نشان‌دهندهٔ جایگاه و منزلت اجتماعی افراد بوده است. طرز درست و معمول گذاشتن کلاه بر سر، این بود که آن را تا وسط پیشانی

پایین بیاورند، اما اگر کسی کلاه را کج یا در قسمت بالای سر خود می‌گذاشت، معمولاً قصد داشت تا همانند لوطیان خود را شخصی گستاخ و بی‌بندوبار جلوه دهد و اگر واقعاً چنین هدفی نداشت موردسرزنش مردم قرار می‌گرفت که چرا کلاهش را کج گذاشته است. معمولاً این لوطی‌ها و داش‌مشدی‌ها بودند که کلاه خود را کج می‌گذاشتند و به گستاخی و شرارت می‌پرداختند. البته ویلم فلور[٩] به‌نقل از گوردون[١٠] بر این باور است که کلاه لوطیان از جنس نمد، بدون لبه و به رنگ قهوه‌ای بوده است (فلور، ١٣٦٦، ج. ١/ص.٢٦٢، ٢٨٦). بعضی از اشراف و بزرگان نیز دور کلاه پارچه‌ای خود را با حاشیه‌ای از شال کشمیر یا پوست تزیین می‌کردند تا بدین‌وسیله خود را از دیگران متمایز کنند. البته چنین افراد متشخصی به هنگام مسافرت، شال یا پارچه‌ای دور کلاه خود می‌پیچاندند تا گرد و غبار بر روی آن ننشیند (بل، ١٣٦٣، ص. ٨٤).

شال کمر و کمربند

یکی دیگر از البسه یا پوششی که در آن روزگار، در عین حال که موردنیاز بوده است، اما نشان‌دهندهٔ تمایزات اجتماعی و طبقاتی نیز هست، شال‌کمر یا کمربند است. درووِیل[١١] می‌نویسد: «ایرانیان برکمر خود شال کم‌وبیش گران‌بهایی بسته و به عنوان تزیینات دشنه‌ای بدان قرار می‌دهند. از وضع شال کمر افراد مختلف می‌توان به‌آسانی پی به مقام اجتماعی آنان برد» (درووِیل، ١٣٨٧، ص. ٥٥). شال کمر یا کمربند از قدیم‌ترین ایام، قسمت مهمی از پوشش عمومی مردمان مشرق‌زمین و به‌ویژه ایران به‌شمار می‌رفت که برای راست‌قامتی و استحکام کمر و انجام فعالیت‌های بدنی و کارهای پرتحرک روزانه برای همهٔ طبقات، اقشار، صنوف و افراد ضرورت بسیار داشته است. شال کمر بر روی قبا یا جامه بسته می‌شد و معمولاً میرزاها، کارکنان دولت، روحانیون، بازاری‌ها، کسبه و تجار و تقریباً بیشتر مردان از اقشار مختلف جامعه علاقه و عادت به

بستن شال بر کمر داشته‌اند. آنان معمولاً به کمرِ باریک، سینهٔ پهن، شانهٔ عریض و اندام متناسب و زیبای خود می‌بالیدند. بنابراین روشن می‌شود که بستن شال کمر یا کمربند ضرورت تامی برای همه مردم از اقشار مختلف داشته است اما اگرچه طبقات پایین شال کمر یا کمربند ساده، ارزان‌قیمت اما بادوام و محکمی می‌بستند تا فقط بتواند نیازشان را برطرف کند، برعکس اشراف و طبقات بالای جامعه کوشش می‌کردند تا با استفاده از شال‌ها و کمربندهای گران‌بها و مجلل تفاوت و تشخّص خود را نسبت‌به دیگر طبقات نشان دهند. درحالی که شال کمر مردمان طبقات پایین نوعی کمربند پارچه‌ای معمولاً از جنس چلوار سفید یا پشم و پنبه بود، اما اشراف، نجبا و مردان ثروتمند کمر خود را با شال‌هایی از جنس ترمهٔ کشمیر می‌بستند (دروویل، ۱۳۸۷، ص. ۵۵). شال ترمهٔ کشمیری، پارچه‌ای بسیار اعلا و گران‌بها بود که از کشمیر هند وارد می‌شد و معمولاً طبقات پایین نه قدرت خریداری آن را داشتند و نه حتی در صورت توان مالی، بستن این شال نرم، لطیف و ظریف نیاز آنان را برطرف می‌کرد. البته در صورت بستن شال کشمیر به کمر موردملامت و ریشخند دیگران نیز قرار می‌گرفتند. اگرچه تانکوانی[۱۲] به‌طور قاطعانه‌ای می‌نویسد: «... تنها شاه و شاهزاده‌ها این حق را دارند که شال کشمیری به کمر ببندند. شال دیگر رجال و بزرگان از ماهوت طلایی است» (تانکوانی، ۱۳۸۳، ص. ۲۳۵)، اما به‌نظر می‌رسد که این سخن دقیق نیست، زیرا سایر منابع استفادهٔ مقامات و بزرگان غیرشاهزاده را از شال ترمهٔ کشمیر بر کمر نیز به‌طور مکرر تأیید کرده‌اند. کسانی که توانایی مالی خرید شال کشمیری را نداشتند، می‌توانستند از شال کرمانی استفاده بکنند که بسیار ارزان‌تر بود.

اما علاوه‌براین، آنچه تشخص و منزلت افراد و اقشار مختلف را نشان می‌داد و آن‌ها را از هم متمایز می‌کرد فقط خود شال‌کمر نبوده بلکه آن شیء یا کالایی است که آنان

در درون شال کمر خود قرار می‌دهند یا به اصطلاح «پرِ شال» خود می‌گذارند. به قول پولاک: «معمولاً در "پرِ کمر" چیزهایی فرو می‌کنند که با ملاحظهٔ آن به سهولت می‌توان به مقام و حال صاحب آن پی برد» (پولاک، ١٣٦٨، ص. ١٠٧). این درست است که همهٔ افراد از صنوف و طبقات مختلف براساس ضرورت یا علاقه‌مندی خود از فضای پرِ شال استفاده می‌کنند، اما از وسایل و اشیایی که در آن محل قرار می‌دهند می‌توانیم به هویت شغلی، صنفی و منزلتی آن‌ها پی ببریم، زیرا غالباً ابزارهای مرتبط با شغل، صنف و مقام خود را در داخل شال کمر می‌گذارند. میرزاها، دیوان‌سالاران و اهل قلم، تجار، ادبا و دانشمندان و قضات، اغلب قلمدان و یا لوله‌هایی از کاغذ مورد نیاز را در پرِ شال خود قرار می‌دهند (گوبینو، ١٣٨٣، ص. ٣٠٨؛ تانکوانی، ١٣٨٣، ص. ٢٣٦). افراد نظامی خنجری به پرِ شال یا کمربند خود می‌بندند که دسته‌اش از طلای میناکاری‌شده یا تماماً درست‌شده از عاج است. پرِ شال فراشان حکومتی و دولت‌مردان محل قرار دادن خنجرهای سرکج و نوک برگشته است، به‌طوری‌که دستهٔ خنجر معمولاً بیرون از شال بوده و کاملاً در دسترس صاحب آن قرار دارد. اراذل، اوباش و لوطی‌ها نیز چاقوی مخصوص خود را پرِ شال می‌بندند و دلاک‌ها نیز شیشهٔ اماله خود را می‌گذارند و البته سایر مردم هم به لابه‌لای شال به چشم جیب نگریسته و بعضی وسایل خود همچون دستمال را در آن قرار می‌دادند.

اما علاوه‌بر شال کمر، مردان ایرانی به‌ویژه مقامات و شخصیت‌های کشوری و لشکری از کمربند نیز استفاده می‌کردند که نسبت‌به شال مدرن‌تر بود و از چرم ساخته می‌شد. این کمربند پهن و سیاه که معمولاً دارای قلاب کمر برنجی ساخت روسیه بوده است، علامت مشخصه‌ای است که درباریان، نظامیان و مستخدمان عالی‌رتبهٔ دولتی را از دیگر اقشار جامعه متمایز و مشخص می‌کند. نظامیان و کارمندانی که بی‌واسطه و به‌طور

مستقیم با شاه تماس دارند، از کمربندی چرمی استفاده می‌کردند که در جلوی آن سگک یا قلابی قرار دارد. این قلاب با الماس یا جواهرات دیگری مرصّع می‌شد و گاهی قیمت آن به یک تا دو هزار تومان نیز می‌رسید. هنگامی که صاحب‌منصبان عالی‌مقام کار خود را آغاز می‌کردند شاه چنین قلاب کمربندی به آنان اعطا می‌کرد، اما در خیلی از مواقع شاهزادگان و دیگر درباریان صاحب‌مقام هرکدام به تناسب و فراخور مقام و موقعیت خویش، قطعه‌ای فلز یا سنگ قیمتی بر روی قلاب کمربند خود نصب می‌کنند تا جایگاه خود را نشان دهند. کمربندی مفتول که گاه از طلا و یا نقرهٔ ساده یا مرصّع به جواهرات یا سنگ‌های قیمتی تزیین می‌شد (اولیویه، ۱۳۷۱، صص. ۱۵۶ـ۱۵۷). اغلب این رجال و شخصیت‌ها با این کار می‌خواهند بزرگی و اعتبارخود را نشان دهند، چراکه این قلاب دقیقاً در جایی قرار دارد که توسط هر بیننده‌ای دیده می‌شود. ویلز در همین‌باره می‌نویسد: «... قلاب کمربند ظل‌السلطان مزین به یک قطعه الماس بزرگ است به‌علاوه یک قطعه برلیان درشت هم در وسط آن کار گذاشته است» (ویلز، ۱۳۶۸، ص. ۳۶۳).

قبا یا جامه

از دیگر قسمت‌های پوشش مردان ایرانی در عصر قاجار قبا یا جامه بوده است که امروزه به آن پیراهن گفته می‌شود. اندازه یا درازی و گشادی قبا، جنس پارچه و رنگ آن در بین افراد، شخصیت‌ها و حتی مکان‌های مختلف تفاوت‌هایی داشته است. معمولاً قبا تا روی زانو و گاهی حتی تا قوزک پا می‌رسد. دامن قبا آن‌چنان گشاد است که در جلوی آن روی هم می‌آید و قسمت‌های مخفی بدن را می‌پوشاند. هر لباسی که دارای چنین ویژگی نباشد از سوی مردم جلف محسوب می‌شود. قبا نیز اگرچه جزو نیازهای هر فرد ایرانی جهت استفاده به‌عنوان تن‌پوش برای حفاظت در مقابل سرما و برهنگی

بوده است، اما برای طبقات اعیان و اشراف نشان‌دهندهٔ جایگاه و منزلت اجتماعی اقتصادی آنان محسوب می‌شد، هرچند که قسمت‌هایی از آن نیز در زیر سرداری یا جبه و خرقه قرار می‌گرفت و دیده نمی‌شد. جنس پارچهٔ قبا بسته به مقام و تمول افراد می‌توانست متفاوت و از جنس ترمه، ابریشم و اطلس باشد یا این‌که از کرباس، کتان، چیت و یا قدک باشد که از الیاف کنف و پنبه به‌دست می‌آمدند. اولیویه می‌نویسد: «پیراهن صاحبان ثروت از پارچهٔ ابریشمی سرخ‌رنگ باشد. عامه را پیراهن از پارچهٔ پنبه‌ای است» (١٣٧١، ص. ١٥٥).

اما قبا در طبقات پایین که برحسب ضرورت تن‌پوشی ارزان اما مستحکم و بادوام می‌خواستند، غالباً از جنس کرباس، چیت و کتان سفید بود که در اقشار مرفه به ابریشم سفید تبدیل می‌شد و در نواحی جنوب اغلب به‌وسیلهٔ زنان گل و بوته‌های زیبایی بر روی پیش‌سینهٔ آن‌ها بُرودِری‌دوزی[١٣] می‌شد. اقشار کاسب‌کار یا زارع و روستایی پیراهن کرباس خود را چون در حین کار خیلی زود کثیف می‌شد معمولاً با مراجعه به رنگرزان به رنگ آبی یا سرمه‌ای درمی‌آوردند، اما طبقهٔ اعیان و مستخدمانشان رنگ سفید را ترجیح می‌دادند (ویلز، ١٣٦٨، صص. ٣٥٨ـ٣٥٩). قبا را معمولاً روی ارخالق می‌پوشیدند و همیشه از یک رنگ تشکیل می‌شد: سفید، سبز، زرد، آبی، بنفش، قرمز و غیره است که چین شستی (پلیسه) دارد و از جنس محصول داخلی قدک است. البته قبای طبقات بالای جامعه از ابریشم یزد و کاشان موسوم به تافته یا از پارچه‌های اطلسی بوده است. اغلب مقامات و شخصیت‌ها قباهایی از جنس اطلس برای خود می‌دوختند یا به دیگران به‌عنوان خلعت یا هدیه می‌دادند (امین‌لشکر، ١٣٧٨، ص. ١٤٢، ٢٣٢). آنان معمولاً قسمت جلوی قبای خود را با دو ردیف از یراق‌های زردوزی یا نقره‌دوزی زینت می‌بخشیدند و دکمه‌هایی نیز از همین فلز بر آن‌ها می‌دوختند.

سرداری[١٤]

یکی دیگر از پوشاک مردان ایرانی که که نشان‌دهندهٔ تشخّص و تفاخر اشرافی بوده است، روپوشی به‌نام سرداری بوده است. سرداری پوششی بود که بر روی قبا یا جامه پوشیده می‌شد که آستین‌های بلند داشت و بر روی آن کمربند می‌بستند. به‌سبب همین در معرض چشم بودن، معمولاً جنس پارچه و شکل و رنگ آن در میان اقشار مختلف مهم و متفاوت بوده است. سرداری‌های زرد گوگردی یا سبز سیر بیشتر موردعلاقهٔ مردم قرار داشت و استفاده می‌شد. افراد طبقات ممتاز و اشراف معمولاً از شال ترمهٔ کشمیر، سرداری می‌دوختند و می‌پوشیدند یا گاهی نیز از پارچهٔ ماهوت برای خود سرداری می‌دوختند (عین‌السلطنه، ١٣٧٦، ج. ١/ص.٣٣٥). پارچه‌های موردعلاقهٔ ثروتمندان، ماهوت، ابریشم و شال کشمیرهای گل و بوته‌دار است، اما افراد عادی و فقیر که امکان خرید پارچه‌هایی چون شال کشمیر و ابریشم و ماهوت را نداشتند مجبور بودند تا از پارچه‌های ارزان‌قیمتی مثل چیت، کرباس و کتان استفاده کنند (بروگش، ١٣٧٤، ص. ١٤٦،١٣٤). پارچه‌ای به‌نام شال را نباید با پوششی به‌نام شال کمر یکی به‌شمار آوریم. شال یکی از بهترین پارچه‌هایی بود که برای دوختن لباس به‌کار می‌رفت و شال ترمهٔ کشمیر که پارچه‌ای بسیار گران‌بها و اعلا بود از بهترین نوع پارچه‌های شال آن روزگار بود. اما جنس‌های نازل‌تر یا درجه دو و سهٔ آن نیز در کرمان و حتی مشهد بافته می‌شد که به شال کرمانی یا مشهدی مشهور بودند. امیرکبیر برای تشویق صنایع داخلی شال‌های کرمانی را به اندازه و پایهٔ شال‌های کشمیری ترقی داد که به همین دلیل این نوع شال کرمانی مدتی به «شال امیری» نیز معروف شد (مستوفی، ١٣٨٤، ج.١/ص.٧٥). جنس پارچهٔ شال کرمانی یا امیری از ترمه نبود. کرزن شال کرمانی را درست‌شده از پشم و موی بز می‌داند که از لحاظ طرح، شبیه جنس کشمیری معروف آن است (کرزن، ١٣٧٣، ج. ٢/ص.٦٢٥). اما واقعیت این است که شال ترمهٔ کشمیر به‌مراتب بر شال‌های بافت کرمان و مشهد برتری داشت. این پارچه در معاملات مانند پول نقد رایج و

سکهٔ بازار بود و حتی افراد در وقت نیاز و تنگدستی آن را گرو می‌گذاشتند و پس از رفع نیاز از گرو درمی‌آوردند. شاهان قاجار بسته به موقعیت یا جایگاه فرد خلعت‌گیرنده، به مناسبت عید نوروز و اعیاد دیگر یا به هنگام آغاز به کار افراد و همچنین برای ابراز رضایت خود از آنان، به شاهزادگان، وزرا، حکام یا سایر مقامات معمولاً یک طاقه شال ترمهٔ کشمیری و یا گاهی کرمانی به‌صورت پارچه یا لباسی از شال در قالب قبا، جبه، سرداری و غیره به‌عنوان خلعت به آن‌ها اعطا می‌کردند (امین‌لشکر، ١٣٧٨، ص. ١٩٤؛ شیل، ١٣٦٢، ص. ٩٥). بعضی اوقات که هزینه‌های دربار و دستگاه سلطنت زیاد می‌شد، به‌جای شال ترمهٔ کشمیری، شال امیری یا همان کرمانی و به‌جای تن‌پوش دارای پوست خز، تن‌پوشی از پوست سنجاب را به بزرگان و مقامات خلعت می‌دادند؛ امری که موجبات نارضایتی و شکایت آنان را فراهم می‌آورد. ملک‌آرا از سرداری تهیه‌شده از شال کرمانی که ناصرالدین‌شاه به او خلعت داده بود، چنین شکوه می‌کند: «خلعت حکومت را که مرحمت فرموده بودند، سرداری کرمانی بدی بود. برات سیصد تومان قیمت شَمسهٔ مُرصّع صادر کرده التفات فرمودند» (ملک‌آرا، ١٣٦١، ص. ١١٧). گاهی نیز به مقامات و اشراف، سرداری یا جُبه و خِرقهٔ شَمسه‌دار خلعت می‌دادند. شَمسه نقشی تزیینی، نمادین و انتزاعی از شکل و شمایل خورشید بود که در تذهیب به‌کار می‌رفت. فلزات گران‌بها را براساس این نقش بر روی شال ترمهٔ کشمیر یا پارچه‌های دیگر حک می‌کردند یا می‌دوختند که به آن «شَمسهٔ مُرصّع»[١٥] می‌گفتند و خلعت ارزشمندتری نسبت‌به شَمسهٔ بدون ترصیع بوده است. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «... سرداری ترمهٔ نظامی شمسهٔ گلابتون که از البسهٔ خاصه است و به کم‌تر کسی داده می‌شود بمن التفات شد» (اعتمادالسلطنه، ١٣٨٩، ص.٤٠٧). گاهی نیز خلعت به مقامات و بزرگان را از شال ترمهٔ کشمیری به‌صورت پالتو یا خرقه و جبه و لباده از پوست خز یا پوست سنجاب و یا دارای آستر خز و سنجاب اعطا می‌کردند (بصیرالملک،

۱۳۷٤، ص. ۳۲٤؛ سپهر، ۱۳٦۸، ص. ۱۱۱) که فوق‌العاده گران‌بها بود و مقام و منزلت خلعت‌گیرنده را نشان می‌داد. البته مواردی وجود داشته که شاه، شاهزادگان و دیگر مقامات بر اثر رضایت فوق‌العاده از مستخدمان و نوکران خود یا اصرار آن‌ها نیز چنین هدایای گران‌بهایی را به آن‌ها انعام می‌دادند، مثل ظل‌السلطان که خرقهٔ دارای بطانه[۱٦] از پوست خز خود را به خاصه‌تراش خود بخشید (ویلس، ۱۳٦۳، ص. ۵۹). هر پارچه و لباس شالی می‌توانست دارای نقوشی از درخت خرما و خطوط اسلیمی و نقش‌ها و گل‌های رنگارنگ دیگری باشد. کلود انه[۱۷] دربارهٔ تزیینات شال کشمیر می‌نویسد: «.. اکثر آن‌ها نیز با دست گل‌دوزی و قلاب‌دوزی شده بود و الیاف زرینی که در آن به‌کار برده بودند نقش و نگارها را درخششی خیره‌کننده‌تر می‌بخشید» (انه، ۱۳۷۰، ص.۱۵۰). پارچهٔ شال ترمهٔ کشمیر چنان قیمتی و ارزشمند بوده است که خیلی از مردم آرزوی داشتن یک طاقه از آن را داشته‌اند. لباس دوخته‌شده از آن نیز چنان مغتنم بود که صاحب و مالک شال هرچند که کهنه و فرسوده هم بود باز هم به داشتن آن مغرور بوده و حتی به کسی که لباس ابریشمین نوی پوشیده است به دیدهٔ تحقیر می‌نگریست. تقریباً همهٔ انواع لباس‌هایی که از پارچهٔ شال ترمهٔ کشمیر نبودند، نیز در حاشیهٔ خود به رشته‌ها یا باریکه‌هایی از شال ختم می‌شدند یا بسیاری از آن‌ها با نوارهایی از شال‌های گران‌قیمت حاشیه‌دوزی می‌شدند.

ارخالق[۱۸]

از دیگر انواع پوشش‌های ایرانی در عصر قاجار که هم مردان و هم زنان آن را به‌کار می‌بردند، پوشاکی به‌نام «ارخالق» بوده است که جنس پارچه، اندازه و شکل و رنگ آن نوعی تمایز اجتماعی را در خود نهفته داشته است. ارخالق نوعی نیم‌تنه یا قبای کوتاه بوده است که بر روی پیراهن یا جامه می‌پوشیده‌اند. بهترین ارخالق‌ها را از بنارس وارد می‌کردند، اما در اصفهان، بروجرد و شیراز هم انواعی از ارخالق تهیه می‌شد. ارخالق

افراد طبقات بالا و سرشناس از شال کشمیر بوده و آن را با هنر و سلیقهٔ زیبایی به ظریف‌ترین طرح‌ها و نقش‌ها از گل و بوته می‌آراستند که به آن «قلمکار» می‌گفتند (پولاک، ١٣٦٨، ص. ١٠٦). اما ارخالق طبقات متوسط و عامه معمولاً از پارچه‌های دیگر یا حتی چیت رنگی دوخته می‌شد. اندازهٔ قد ارخالق مربوط به نظامیان، مستخدمان دربار، آبدارچی‌ها و نوکرها معمولاً کوتاه بود و حداکثر تا بالای زانو بیشتر نمی‌رسید. ارخالق متعلق به لوطی‌ها، مطرب‌ها و دیگر افراد فرومایه و دون‌پایهٔ مانند آن‌ها حتی از این هم کوتاه‌تر بوده است. این درحالی بود که افراد متشخص و دارای منزلت همچون روحانیون، پزشکان، تجار، کسبه دارای ارخالق‌های بلندی بودند که دامن آن تا حدود ساق پاهایشان نیز می‌رسید. معیرالممالک دربارهٔ پوشش ارخالق در دربار ناصرالدین‌شاه می‌نویسد: «...در اوایل ارخالقی برتن می‌کردند که سردستی بلند داشت و دور آن را که یراق‌دوزی بود، روی پیرهن برمی‌گرداندند. رفته‌رفته نیم‌تنه جای آن را گرفت که به انواع مختلف دوخته می‌شد» (معیرالممالک، ١٣٩٠ب، ص. ٣٤).

جُبه

پوشش دیگری که معمولاً بر روی همهٔ البسهٔ مردان ایرانی در عصر قاجار پوشیده می‌شد، روپوش بلند و گشادی به‌نام «جُبه» بوده است. به نوشتهٔ مستوفی جبه ریشهٔ عربی یا ترکمنی دارد، زیرا از قدیم‌الایام لباس بلند و گشاد نزد اعراب و ترکمن‌ها مرسوم بوده است (مستوفی، ١٣٨٤، ج. ١/ص. ٩٨). این پوشش لباسی رسمی بوده است و هرگاه فردی دارای مقام و تشخّص می‌خواست به مجلسی رسمی برود یا به حضور مقام بالاتر از خود شرف‌یاب شود، بر روی لباس‌های خود جبه‌ای نیز بر دوش می‌انداخت که جنس آن می‌توانست از شال، پارچه و یا آغاری[١٩] باشد. این نوع روپوش گشاد و تشریفاتی معمولاً مخصوص میرزاها و منشی‌های درباری و دیگر کارکنان

عالی‌رتبه همچون وزرا، قضات، پزشکان، روحانیون و دیگر مقامات است که معمولاً جنس آن از پارچه‌های مرغوب و گران‌قیمتی همچون شال ترمهٔ کشمیر و یا ابریشم است. جبه دارای یقه و آستین گشادی است که به نوشتهٔ ویلز: «طول آستین آن در حدود چهل تا شصت سانتی‌متر بلندتر از طول دست صاحب آن بوده و قسمت اضافه‌تر از سرآستین دارای چین‌های زیبایی است» (ویلز، ۱۳٦۸، ص. ۳٦۰). این روپوش از گردن تا پاشنهٔ پا را می‌پوشاند و آستین‌های آن چنان بلند بود که صاحب جبه می‌توانست حتی به‌عنوان یک نوع احترام و فروتنی در مقابل افراد بزرگ‌تر از خود دست‌ها را نیز در آن پنهان کند. بنابراین هر فرد متشخص و بانزاکتی تنها بدین صورت بود که می‌توانست با یک شخص بلندمرتبه و عالی‌مقام همچون رئیس خود ملاقات کند. به همین دلیل حتی اگر کسی خود نیز صاحب چنین جبه‌ای نبوده است کوشش می‌کرد تا آن را برای چند ساعت از دیگران به امانت بگیرد. رنگ جبه اختیاری بود و معمولاً مقامات و رجال رنگ‌های سنگین و باوقار را می‌پسندیدند، اما طبقات پایین‌تر رنگ‌های شاد را می‌پسندیدند. شاه، شاهزادگان و مقامات درباری معمولاً به حاکمان و اشراف جبه‌های ترمهٔ کشمیری حاشیه‌دار (غفاری، ۱۳٦۱، ص. ۲۱)، جبه‌های شمسه‌دار مرصع و یا بدون ترصیع و جبه‌هایی از انواع دیگر به‌عنوان خلعت اهدا می‌کردند. معمولاً برای افزایش ارزش، بها و زیبایی این خلعت‌ها، آن‌ها را جواهردوزی و ملیله‌دوزی می‌کردند یا با دوختن و یا آویختن شرابه‌هایی از الماس، مروارید و سایر سنگ‌ها و فلزات گران‌بها و زینتی، آن‌ها را می‌آراستند. خلعت‌های مرصع با شرابه‌هایی از مروارید و الماس غالباً به صدراعظم‌ها اعطا می‌شد. مثلاً چنین خلعتی در۱۳۱٦ق از سوی مظفرالدین‌شاه به امین‌السلطان داده شد (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۸٦، ج. ۱–۲/ص.۳۰۷؛ معیرالممالک، ۱۳۹۰الف، ص. ۲۰٤). همین‌طور کارلا سرنا دربارهٔ لباس

میرزا حسین‌خان سپسالار صدراعظم می‌نویسد: «خلعت زیبایی از شال کشمیر که با ظرافت تمام، مروارید و جواهردوزی شده بود، بر تن داشت که سخت تحسین مرا برانگیخت. این اولین باری بود که من چنین لباس باشکوه و خیره‌کننده‌ای را به چشم می‌دیدم» (١٣٦٣، ص. ١١٢). مقاماتی که حمایل و نشانی یا شمشیر مرصع و تمثالی هم داشتند کوشش می‌کردند تا به جهت تفاخر ورزیدن آن‌ها را در معرض نمایش بگذارند. بنابراین حمایل را زیر جبه می‌آویختند یا اگر زمستان بود و از شاه خرقه‌ای نیز خلعت گرفته بودند، حمایل را زیر خرقه و تمثال را در میان سینه و موازی دو نقش شمسه قرار می‌دادند و نشان‌ها را نیز در روی جبه بر سینه می‌زدند. علما، روحانیون و سادات معمم به جای جبه از عبا و ردا استفاده می‌کردند.

کُلیجه[٢٠]

کُلیجه نیز یکی دیگر از انواع تن‌پوش‌های دورهٔ قاجار است که تمایز اجتماعی و طبقاتی در این دوره را نشان می‌دهد. اگرچه کلیجه را معمولاً در فصل زمستان و هوای سرد، خنک و یا معتدل می‌پوشیدند، اما در فصل تابستان و گرما جز در موارد خاص و یا مراسم‌ها و مجالس رسمی و جشن‌های عروسی مورداستفاده قرار نمی‌گرفت. این تن‌پوش نیز همچون ارخالق فقط توسط مردان پوشیده نمی‌شد، بلکه بوسیله زنان نیز مورداستفاده قرار می‌گرفت. پارچهٔ کلیجه‌ها معمولاً از جنس شال، برک و یا پارچه‌های تهیه‌شده از پشم شتر و سایر حیوانات بود که با نوارها، حاشیه‌ها و یا سرآستین و یقه‌هایی از ابریشم، فلانل و یا پوست تزیین می‌شد (ویلز، ١٣٦٨، ص. ٣٦٠). کلیجه، پوشاکی بدون آستین یا با آستین کوتاه و گشاد بود که معمولاً توسط شاه، شاهزادگان، مقامات و اشراف تا سطوح پایین‌تر جامعه به‌کار برده می‌شد، اما جنس و شکل آن در میان این افراد و اقشار متفاوت بود. ناصرالدین‌شاه کلیجهٔ ابریشم مرواریددوزی به رنگ روشن

می‌پوشید. خلعت دادن کلیجه توسط شاه، شاهزادگان، مقامات و اشراف به مقامات و شخصیت‌های دیگر مرسوم بود. این خلعت‌ها چون غالباً از جنس پارچه شال ترمهٔ کشمیری دوخته می‌شدند، بسیار پرارزش و گران‌قیمت بود و معمولاً روی سینه و سرآستین آن‌ها نیز با پوستین بخارا به‌صورت آستر دوخته می‌شد (بروگش، ۱۳٦۸، ص. ۱۲۸؛ پولاک، ۱۳٦۸، ص. ۱۰۷). با توجه به شأن و منزلت مقام خلعت‌گیرنده، کلیجهٔ تابستانی ترمه و کلیجه‌های ترمهٔ زمستانی دارای آستر از پوست خز و سنجاب به آن‌ها اهدا می‌شد. البته در اواخر قاجار نیز شاهان و مقامات، کلیجه‌هایی که نازل‌تر از ترمهٔ کشمیری بودند، همچون کلیجه از پارچهٔ برک یا کلیجهٔ ماهوت به رجال و شخصیت‌های پایین‌تر و یا به مستخدمان خود اهدا می‌کردند (مستوفی، ۱۳۸٤، ج. ۱/ص.۹۹).

پوشش‌های دیگر

علاوه‌بر پوشش‌هایی که ذکر شد در سایر اجزای پوشاک مردان در ایران عصر قاجار نیز می‌توان تمایز اجتماعی و فاصلهٔ طبقاتی را مشاهده کرد. گذاشتن دستمال در جیب و استفاده از دستمال‌جیبی نیز در میان ایرانیان عصر قاجار اهمیت زیادی داشته است. البته این اقشار مرفه و بالای جامعه بودند که بیشتر از آن استفاده می‌کردند. شاه، شاهزادگان و اعیان و اشراف معمولاً از دستمال‌هایی از جنس ابریشم استفاده می‌کردند. به گفتهٔ پولاک اگرچه ایرانیان دستمال جیبی خود را حاشیه‌دوزی نمی‌کنند چون این کار خلاف آداب و رسوم است، اما حاشیهٔ دستمال‌های کتانی مازندران را که مخصوص ثروتمندان است ملیله‌دوزی می‌کنند (پولاک، ۱۳٦۸، ص. ۱۰٦). یکی از کارکردهای دستمال جیبی پاک کردن آب بینی بوده است، اما طبقات پایین و فرودست نیازی به آن نداشته‌اند، زیرا اصولاً بینی خود را با دست پاک می‌کردند. در این صورت آنان در عوض استفاده‌های دیگری از دستمال می‌کردند؛ مثلاً چیزهای گوناگون نظیر اوراق، اسناد و نامه‌ها و یا

حتی گوشت و سبزی را در آن قرار می‌دادند و می‌پیچاندند. دستمال‌یزدی نیز نزد لوطی‌ها و داش‌مشدی‌ها و همچنین دستمال نزد زنان نشان‌دهندهٔ رازورمزهای خاصی بوده است که در این پژوهش مجالی برای پرداختن به آن نیست.

شلوار نیز از دیگر پوشش‌های ایرانیان در عصر قاجار بوده است که تمایز اجتماعی اقشار و گروه‌های مختلف را نشان می‌داد. به این قسمت از پوشاک ایرانیان در آن روزگار زیرجامه یا تنبان می‌گفتند که بر حسب مقام و موقعیت اجتماعی و شغلی هر فرد جنس پارچه، شکل، اندازه و رنگ آن متفاوت می‌شد. تانکوانی می‌نویسد که: «... مطابق مقام و موقعیت هر فرد، پارچهٔ آن پنبه‌ای یا از ابریشم قرمز است» (١٣٨٣، ص. ٢٣٤). زیرجامهٔ افراد طبقات بالا و متمولان معمولاً از جنس نخ ابریشم بوده است، درحالی‌که جنس پارچهٔ اقشار فرودست و فقیر برحسب ضرورت و طبق معمول از کتان و کرباس بوده که از الیاف پنبه و کنف تشکیل شده و ویژگی اصلی آن‌ها ارزانی، استحکام و دوام بوده است. اشراف، مقامات و کارکنان دیوانی و دفتری غالباً از رنگ سفید در کنار دیگر رنگ‌ها استفاده می‌کردند، اما طبقات پایین جامعه همچون کارگران، صنعتگران، کشاورزان، خدمتکاران و غیره بنابر مصلحت و ضرورت شغلی زیرجامه‌های غیرسفید و تیره می‌پوشیدند تا در حین فعالیت کاری پرتحرک خود، کثیف شدن آن‌ها چندان به چشم نیاید. درمورد شکل و اندازهٔ زیرجامهٔ اقشار و طبقات مختلف نیز همین امر وجود دارد.

نتیجه

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که پوشاک نیز همانند بعضی امور دیگر به‌خوبی نشان‌دهندهٔ تمایزات طبقاتی بوده است. در این پژوهش به نقش پوشاک در انعکاس تمایزات اجتماعی در میان ایرانیان عصر قاجار براساس نظریهٔ «تمایز» پیر بوردیو پرداخته شده است. به باور بوردیو طبقات فرادست جامعه به‌علت برآورده شدن

نیازهایشان، نگاه هنری و زیباشناختی به همه چیز دارند، اما برعکس طبقات فرودست چون به‌دنبال رفع نیازهای اولیهٔ خود هستند، رویکرد ضرورت‌پسند به امور دارند و سلایق زیباشناختی و هنری اولویت بعدی آنان است. در دورهٔ قاجار طبقهٔ اعیان و اشراف به‌دنبال این بودند تا به‌وسیلهٔ اجزا و عناصر مختلف پوشاک، تشخّص و تفاخر خود را به دیگران نشان دهند. از کلاه، جامه یا قبا، سرداری و ارخالق گرفته تا جبه، کلیجه، خرقه، پالتو، شلوار و کفش و جوراب می‌توانست نشان‌دهندهٔ تفاوت‌ها و تمایزات میان طبقات فرادست و فرودست باشد. فرادستان درپی استفاده از پوشش‌های گران‌قیمت، زیبا و مجلل همچون پوست بخارایی برای کلاه؛ پارچه‌های شال ترمهٔ کشمیر و یا ابریشمی برای قبا، شال کمر، سرداری، جبه، شلوار و غیره بوده‌اند. آنان لباس‌های خود را به‌وسیلهٔ طرح‌ها و نقش‌های رنگارنگ همچون گل و بوته یا نقوش اسلیمی می‌آراستند و یا توسط زر و زیورآلات تذهیب، ترصیع و تزیین می‌کردند. حاشیه‌دوزی، ملیله‌دوزی و شرابه‌دوزی به‌وسیلهٔ سنگ‌ها و فلزات گران‌بها و آستردوزی توسط پوست‌های گران‌قیمت خز و سنجاب بر روی لباس‌ها از دیگر اقدامات اعیان و اشراف دورهٔ قاجار بوده است.

اما رویکرد فرودستان عصر قاجار به پوشاک بدین‌گونه نبود. نگاه آنان به پوشاک به‌جای این‌که هنردوستانه و زیباشناختی باشد، نگرشی نیازمندانه یا ضرورت‌پسندانه و براساس مصلحت‌های شغلی و معیشتی بود. طبقات عامه و پایین جامعه لباسی را می‌پسندیدند که بتواند نیازهای اولیه و اساسی زندگی‌شان همچون حفاظت در مقابل سرما و گرما یا جلوگیری از برهنه ماندن بوده است. ویژگی چنین لباسی ارزان‌قیمت بودن، سادگی و داشتن دوام و استحکام بوده است. لباسی که نه‌تنها مانعی برای فعالیت‌های شغلی پرتحرک آن‌ها نباشد، بلکه انجام آن را تسهیل نیز کند. بنابراین پوشاک طبقات فرودست از کلاه و قبا گرفته تا شلوار، جوراب و کفش؛ از نظر جنس،

شکل، اندازه و حتی رنگ نه براساس سلایق هنری و زیباشناختی بلکه برپایهٔ ویژگی‌های ضرورت‌پسندانه و مصلحت‌اندیشانهٔ شغلی و معیشتی بوده است.

جدول ۱. تمایزات اجتماعی در پوشاک ایرانیان عصر قاجار

نام پوشش	نوع طبقه	ویژگی پوشش	جنس پارچه	شکل و اندازه	رنگ	اهداف کاربردی	طرز پوشیدن	تزئینات	منابع
کلاه	فراست	شیک و گرانقیمت	پوست بره بخارا (حاجی ترخانی)	بلند و سخروطی	سیاه	حفظ تشخص و منزلت	گذاشتن بر فرق سر	دوختن پارچه شال ملخوت یا تخمیل قرمز روی برک کلاه	نلکوانی، مانساهاری، آلمانی، بروگش، فوریه
	فروست	ارزان و با عوام	پوست گوسفند و یا نمد	کوتاه و به شکل کره	سیاه	حفظ سر از گرما و سرما و یا ضربه	کوخ‌ها کلاه خود را کج بر سر می گذاشتند	ساده و بدون تجمل	ویشارد، ریبار، پولاک، بروگش
شال کمر و کمربند	فراست	شیک و گرانقیمت	شال ترمه کشمیری یا شال کرمانی	بلند	سفید یا رنگی	پیدایش کمر، نشان دادن تشخص، گذاشتن قمه‌دان یا خنجر درون آن	پیدایش بر روی قبا	دوختن مروارید جواهرآلات قیمتی چون الماس و برلیان به غلاف کمربند	نوبلوریه، بروگش، ریبار
	فروست	ارزان و با عوام	پارچهٔ پنبه ای یا پشمی و یا چلوار سفید	بلند	سفید یا رنگی	پیدایش کمر، گذاشتن وسایل شخصی درون آن	محکم پیدایش بر روی قبا	ساده و بدون تجمل	ریبار
قبا یا جامه	فراست	شیک و گرانقیمت	شال ترمه کشمیری یا شال کرمانی، ابریشم یزد و کاشان، مخمل	-	سفید یا رنگی	حفظ تشخص و منزلت	-	از نوری و نقره دوزی داشتن دکمه هایی از طلا و نقره، دارای نقوش گل طلایی و نقره ای	نوبلوریه، ریبار، امین لشکر، پولاک
	فروست	ارزان و با عوام	کرباس، کتان، چیت، قدک	-	رنگی شاد، آبی	جلوگیری از سرما، گرما و پرهیزگی	-	ساده و بدون تجمل	ریبار، نوبلوریه و پولاک
سردابی	فراست	شیک و گرانقیمت	شال ترمه کشمیر یا شال کرمانی، حکلوت و ابریشم	-	رنگ سنگین	حفظ منزلت اجتماعی	-	در هیچ قسمت قاب، دهنه، یا نقوش تزیینی و نمادین، دارای آستری از خز یا سنجاب	عین‌السلطنه، بروگش، سایکس، پولاک، مستوفی
	فروست	ارزان و بادوام	چیت، کرباس و کتان	-	رنگ شاد زرد گوگردی یا سبز سیر	جلوگیری از سرما و یا پرهیزگی	-	ساده و بدون آلایش	کلود انه، تیلی
ارخالق	فراست	شیک و گرانقیمت	شال ترمه کشمیر	بلند		حفظ تشخص و منزلت	-	دارای نقش یا طرح مشهور به قلم کار	پولاک، ریبار، معیرالممالک

	فروست	ساده،ارزان و یا دوام	چهت رنگی	کوتاه		جهت رفع نیاز	-	ساده و بدون تحمل	دهر،ممالک، ویژ
چوبه	فراغست	شیک و گرانقیمت	شالی نرمه کشمیری، ابریشم،ماهوت	آستین بلند	سنگین	حفظ تشخص و منزلت	-	جواهر دوزی و مقیله‌دوزی شده با شرایعهای از مروارید و الماس	عفاری، امین‌لشکر، کارلاسرنا، مستوفی
	فروست	ساده،ارزان و یا دوام	-	آستین کوتاه	شاد رنگی	رفع نیاز	-		پولاک
کتیچه	فراغست	شیک و گرانقیمت	شالی نرمه کشمیری،ابریشم، ماهوت	-	-	حفظ تشخص و منزلت	-	استر از پوست خز و سنجاب	ظلالسلطنه، بروگش، پولاک، مستوفی
	فروست	ساده،ارزان و یا دوام	-	-	-	رفع نیاز حفظ بدن مقابل سرما	-	ساده	-
شلوار	فراغست	شیک و گرانقیمت	چخ ابریشم	بلند	سفید	حفظ تشخص و جلوگیری از برهنگی	-	-	ویلر، پولاک
	فروست	باقوام و ارزان	کتان و کرباس	بلند	نیره یا رنگی	جلوگیری از سرما و یا برهنگی	-	ساده و بدون هرگونه تحمل	ویلر، پولاک

پی‌نوشت‌ها

1. Pierre Bourdieu
2. Carla Serna
3. Rochechouart

٤. شهر بندری آستراخان یا هشترخان در دهانهٔ رود ولگا و مرکز استان استراخان روسیه.

5. Masaharu
6. Sykes
7. John Wishard
8. Allemagne
9. Willem Floor
10. Gordon
11. Drouville
12. Tancoigne
13. Broderie Anglaise
14. Sardary
15. Shamseh Morassa

١٦. آستر لباس

17. Claude Anet
18. Arkhalogh

۱۹. نوعی پارچهٔ ابریشمی ضخیم

20. Kolije

منابع

آلمانی، ه. ر.د. (۱۳۷۸). *از خراسان تا بختیاری*. ترجمهٔ غ.ر. سمیعی. ج۲. تهران: طاوس.

اعتمادالسلطنه، م.ح. (۱۳۸۹). *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*. مقدمه و فهارس از ا. افشار. تهران: امیرکبیر.

امین‌لشکر، م.ق. (۱۳۷۸). *خاطرات امین‌لشکر*. به کوشش ا. افشار و م. رسول دریاگشت. تهران: اساطیر.

انه، ک. (۱۳۷۰). *گل‌های سرخ اصفهان: سفرنامهٔ کلود انه*. ترجمهٔ ف. جلوه. تهران: روایت.

اوبن، ا. (۱۳۹۱). *ایران امروز*. ترجمه و حواشی و توضیحات از ع.ا. سعیدی. تهران: علمی.

اورسل، ا. (۱۳۵۳). *سفرنامهٔ اورسل*. ترجمهٔ ع.ا. سعیدی. افست، بی‌جا: بی‌نا.

اولیویه، جی. بی (۱۳۷۱). *سفرنامهٔ اولیویه*. ترجمهٔ محمدطاهرمیرزا. تصحیح و حواشی از غ.ر. ورهرام. تهران: اطلاعات.

بروگش، ه. (۱۳٦۸). *سفری به دربار سلطان صاحبقران*. ترجمهٔ م.ح. کردبچه. تهران: اطلاعات.

بروگش، ه. (۱۳۷٤). *در سرزمین آفتاب*. ترجمهٔ م. جلیلوند. تهران: نشر مرکز.

بصیرالملک شیبانی، م.ط. (۱۳۷٤). *روزنامهٔ خاطرات بصیرالملک*. به‌کوشش ا. افشار و م.ر. دریاگشت. تهران: دنیای کتاب.

بل، گ. (۱۳٦۳). *تصویرهایی از ایران*. ترجمهٔ ب. ریاحی. تهران: خوارزمی.

بنجامین، س. ج. و. (۱۳٦۳). *ایران و ایرانیان*. ترجمهٔ م.ح. کردبچه. تهران: جاویدان.

بوردیو، پ.ی. (۱۳۹۰). *تمایز (نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی)*. ترجمهٔ ح. چاوشیان، تهران: ثالث.

بون‌ویتز، پ. (۱۳۹۰). *درس‌هایی از جامعه‌شناسی پی‌یر بوردیو*. ترجمهٔ ج. جهانگیری و ح. پورسفیر. تهران: اگه.

پولاک، ی.ا. (۱۳٦۸). *سفرنامهٔ پولاک*. ترجمهٔ ک. جهانداری. تهران: خوارزمی.

تانکوانی، ژی. ام. (۱۳۸۳). *نامه‌هایی دربارهٔ ایران و ترکیهٔ آسیا*. ترجمهٔ ع. ا. سعیدی. تهران: چشمه.

جنکینز، ر. (۱۳۸۵). *پی‌یر بوردیو*. ترجمهٔ ل. جوافشانی و ح. چاوشیان. تهران: نشر نی.

دروویل، گ. (۱۳۸۷). *سفرنامهٔ دروویل*. ترجمهٔ ج. محیی. تهران: گوتنبرگ.

دیولافوا، ژ. (۱۳۷۸). *سفرنامهٔ مادام دیولافوا*. ترجمهٔ فره‌وشی (مترجم همایون سابق). تهران: قصه‌پرداز.

روششوار، ک.ژ. دو (۱۳۷۸). *خاطرات سفر ایران*. ترجمهٔ م. توکلی، تهران: نشر نی.

سایکس، س.پ. (۱۳۳٦). *سفرنامهٔ ژنرال سر پرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران*. ترجمهٔ ح. سعادت نوری. تهران: کتابخانهٔ ابن‌سینا.

سپهر، ع.خ. (۱۳٦۸). *مرات‌الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک‌المورخین*. با تصحیحات و توضیحات و مقدمه‌های ع. نوائی. تهران: زرین.

شیل، م. (۱۳٦۲). *خاطرات لیدی شیل*. ترجمهٔ ح. ابوترابیان. تهران: نشر نو.

عین‌السلطنه، ق.م. (۱۳۷٦). *روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه*. به‌کوشش م. سالور و ا. افشار. ج۱. تهران: اساطیر.

غفاری، م.ع. (۱۳٦۱). *تاریخ غفاری: خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری نایب اول پیشخدمت‌باشی*. به‌کوشش م. اتحادیه (نظام‌مافی) و سیروس سعدوندیان. تهران: نقش تاریخ ایران.

فلور، و. (۱۳٦٦). *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار*. ترجمهٔ ا. سری. ج۱. تهران: توس.

فوروکاوا، ن. (۱۳۸٤). *سفرنامهٔ فوروکاوا*. ترجمهٔ ه. رجب‌زاده و کینیجی ئه‌اورا. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

فووریه، ژ. (۱۳۸۹). *سه سال در دربار ایران*. ترجمهٔ ع. اقبال آشتیانی. تهران: دنیای کتاب.

کارلاسرنا، پ. (١٣٦٣). *مردم و دیدنی‌های ایران*. ترجمهٔ غ.ر. سمیعی. تهران: نشر نو.

کرزن، ج.ن. (١٣٨٠). *ایران و قضیهٔ ایران*. ترجمهٔ غ.ع. وحید مازندرانی. ج١. تهران: علمی و فرهنگی.

گرنفل، م. (١٣٨٩). *مفاهیم کلیدی پیر بوردیو*. ترجمهٔ م.م. لبیبی. تهران: افکار.

گوبینو، ژ. آ. دو (١٣٨٣). سه سال در آسیا: سفرنامهٔ کنت دو گوبینو. ترجمهٔ ع.ر. هوشنگ مهدوی. تهران: قطره.

ماساهارو، ی. (١٣٧٣). *سفرنامهٔ یوشیدا ماساهارو*. ترجمهٔ ه. رجب‌زاده. تهران: آستان قدس رضوی.

مستوفی، ع. (١٣٨٤). *زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه*. ج١. تهران: زوار.

معیرالممالک، د. (١٣٩٠الف). *رجال عصر ناصری*. تهران: تاریخ ایران.

معیرالممالک، د. (١٣٩٠ب). *یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه*. تهران: نشر تاریخ ایران.

ملک‌آراء، ع.م. (١٣٦١). *شرح‌حال عباس‌میرزا ملک‌آراء*. به‌کوشش ع. نوائی. تهران: بابک.

مونسی سرخه، م. (١٣٩٦). لباس و هویت: ابعاد هویت فرهنگی در لباس ایرانی. *جلوهٔ هنر*، *١٧*، ١٠٧ـ ١١٩.

نظام‌السلطنه مافی، ح.ق. (١٣٨٦). *خاطرات و اسناد حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی*. به‌کوشش م. مافی و م. اتحادیه (نظام مافی). ج١. تهران: نشر تاریخ ایران.

ویشارد، ج. (١٣٦٣). *بیست سال در ایران*. ترجمهٔ ع. پیرنیا. تهران: نوین.

ویلز (١٣٦٨). *ایران در یک قرن پیش*. ترجمهٔ غ.ح. قراگوزلو. تهران: اقبال.

ویلس، چ. ج. (١٣٦٣). *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*. ترجمهٔ سید عبدالله. به‌کوشش ج. دودانگه و م. نیکنام. تهران: زرین.

Clothing and its role in reflecting the social differences of the Qajar era based on Bourdieu's theory of distinction

Ghaffar Pourbakhtiar[1 *]

Received: 03/10/2021 Accepted: 26/12/2021

Abstract

In the Qajar period, clothing, in addition to being an urgent and basic need of every Iranian, was also a commodity to show class identity and distinction.In this research, descriptive-analytical method and using Pierre Bourdieu's theory of "social differentiation", the question is answered: Are clothes among the Qajar Iranians just a commodity to meet the basic needs of life such as protection against cold and heat or Was it to prevent nudity or, in addition, did it have other functions such as showing social distinction?The research hypothesis is that clothing, in addition to being a means to meet the basic needs of life, but on the other hand has been a good tool to show pride and aristocratic personality and thus reflect the social differences between the upper and lower classes of society.Findings show that although the lower classes in Iran in the Qajar era mostly based on their necessity-like nature, they looked at clothes as a commodity to meet the basic needs of life such as protection against cold, heat and nudity, or based on Their job was to find cheap and durable clothing, For this reason, they could not pay much attention to the artistic and aesthetic approach of clothing, but the upper classes, whose basic needs were met, instead of spending their artistic and aesthetic taste, focused more on being expensive, Beauty and the use of luxuries in their clothes to show their social identity and differentiation from the lower classes.

Keywords: Clothing; hats; cashmere shawls; cowboys; social distinction.

---

1. Assistant Prefessor, Department of History, Shoushtar Branch, Islamic Azad University, Shoushtar, Iran (Corresponding author) Email:porbakhtiarghafar@yahoo.com. https://orcid.org/0000-0001-6617-2372